

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض کردیم بحثی که پیش آمد، بحثی بود راجع به فحص در مجهول المالك و مقدار فحص فعلا.

خود اصل فحص در مجهول المالك را انشاء الله تعالى باز بعد از این چون به ترتیب بحث آمده آنجا به اصطلاح، ببخشید بحث

مصرف مجهول المالك را بعد عرض می‌کنم.

حالا فعلا بحث فحص است که آیا فحص است یا نه؟ عرض کردیم انصافش مجموعه روایاتی که ما الان داریم یک مقداری تفاوت

دارد. حالا حل این تفاوت البته واقعا تعارض هم مشککش بر آن صدق بکند. یا باید به مسئله مثلا بگوییم این سندش روشن نیست، آن

یکی سندش روشن است، از این حرفها برویم. یا بعضی هایش را حکم بر حمل بر حکم ولایی بکنیم یا به قول متعارف قضیه فی واقعه یا

قضیه شخصی.

چون ما عرض کردیم کرارا و مرارا در فقه اهل بیت (ع) نه فقط اهل بیت (ع) حتی فقها شأنشان استنباط صرف نیست. یا ائمه علیهم

السلام شأنشان بیان سنن رسول الله (ص) فقط نیست. اجرائیات هم دارند. ولایت هم دارند. گاهی ممکن است که فرض کنید مثلا این کار

دست امام (ع) است، امام به یک مورد می‌فرمایند صدقه بده، به یک مورد می‌فرمایند در خانه‌ات نگه دار تا صاحبش بیاید. این امر ولایی

است دیگر. این امر ولایی تابع شرایط خودش است.

ما کرارا عرض کردیم به ذهن ما می‌آید که در عده‌ای از موارد جمع بین روایات متفاوت به امر ولایی بشود. به جای این وجوه مثلا سندش

ضعیف است کذا، می‌شود اینها را جمع به امر ولایی کرد. این هم می‌شود. مثلا در همین روایتی که ما الان خواندیم و توش گیر هم کردیم،

روایت معاویه بن وهب، می‌گوید امام (ع) می‌فرماید اطلبه، این را امر بکنیم به امر ولایی؛ چون کلامی که از امام (ع) صادر شده، معلوم

نیست که این کلام بیان سنت رسول الله (ص) باشد. البته اصل اولی این است که امام (ع) آن سنت رسول الله (ص) را یا تفسیر آیه را یا

حکم الهی را بیان کنند به طور کلی؛ لکن معلوم نیست حالا همه جا عملا این طور شده است. شاید موردی پیش آمده، امام (ع) در این

مورد چون امر به ایشان بر می‌گردد. در یک مورد فرمودند که صدقه بده، در یک مورد فرمودند به اینکه نگه دار تا صاحبش بیاید. تشخیص

مورد ...

ما معتقدیم این کار از فقیه هم می آید چه برسد به امام (ع). بلکه راه های دیگر هم دارد؛ چون بحث ولایت است دیگر. راه های دیگر هم دارد. و آن مثلا این باشد که یک صندوقی گذاشتیم برای مجهول المالک. یک حسابی در بانک گذاشتیم برای اموالی که مالک روشنی ندارد، اینها را اعلام می کنیم تدریجا در وسایل ارتباط جمعی که شخصی با این اوصاف می گوید مالی پیش من مانده از شخصی، رفته برگشته، اگر پیدا شده این حساب مراجعه کند.

یعنی این لازم نیست که حالا طلب، طلب شخصی باشد. وقتی می گوییم ارجاع امر به مقام جامعه شد، به مقام ولایت شد، این ارجاع امر به مقام ولایت شامل این عرض عریض است. روشن شد؟ اینها را جزو مقام ولایت قرار بدهیم، خوب این هم یکی از راه حل اشکال. و به نظر ما خیلی راحت اشکال را حل می کند، هیچ مشکل خاصی ندارد. مثلا اینجا امام (ع) فرمود اطلبه. بله ما در حضرت فرمود لا نعد الرجل منکم فقیها حتی يعرف معاریض کلامنا؛ معاریض مراد تعارض نیست، یعنی آن گوشه کنایه های کلام را. آن ظرافت ها، که ما این لفظ را گفتیم مراد جدی مان این است.

عرض کردم در جواهر زیاد دارد، شاید ده ها مورد من دیدم. که این مطلب مراد از روایت این است، لا یخفی علی من اعطی فهم کلامهم؛ راست هم می گوید انصافا مطلب صاحب جواهر خیلی دقیق است؛ چون ائمه علیهم السلام نه اینکه ائمه (ع) لغق صحبت کردند، صاحب واضح است کمی تأمل بشود کاملا واضح است که در اینجا این است.

مثل همان قصه ای که در کتاب میزان الاعتدال سنی هم هست، خیلی هم متشدد است، می گوید که داشتم می رفتم مکه، به زراره گفتم دارم می روم حج، به جعفر بن محمد (ع) مطلبی داری؟ گفت مثلا پیرس من اهل بهشتم یا نه؟ گفت من گفتم یعنی چه؟ مثلا جعفر بن محمد که در این مقامات نیست تشخیص بدهد کی اهل بهشت است یا نه. گفتم خیلی خوب تو برو سوال بکن. بعدرفت سوال کرد و امام صادق (ع) ناراحت شدند، فرمودند این چیست، چه سوالاتی زراره از من می کند. برگشتم به زراره گفتم که خود جعفر بن محمد (ع) هم ناراحت شدند که تو چرا این سوالات را می کنی. گفت زراره گفت اعطاک من جراب النوره، از خورجین یک نوره به تو داده، بعد نوشته یعنی التقیه، بلافاصله زراره فهمید که امام (ع) با این تقیه کردند. تعبیرش هم این است، اعطاک من جراب النوره؛ اصحاب ما می فهمیدند از لحن الکلام امام (ع) نخواستند با این درست صحبت بکنند. یعنی چه، من اهل این مقامات نیستم. زراره بلافاصله فهمید، حالا با این فاصله مکانی.

.....

علی ای حال این روایت عرض کردیم به لحاظ سندی و مصدري الان مشکل دارد روایت معاویه بن وهب، لکن خب به لحاظ نکات دیگرش امتیاز دارد که مهمترین امتیازش این است که مشایخ ثلاثین آوردند. در کافی آمده، در فقیه آمده، در تهذیب دو بار هم آمده، با دو سند آمده است. و فرض کنید قبل از اینها، اینها را ما اصطلاحاً گذاشتیم مصدر اخیر، مصدر اخیر ما کلینی است، فقیه است و مخصوصاً که از کتاب یونس است، مصدر متوسطش کتاب یونس است، و مخصوصاً اینکه الان ما از کافی داریم از نسخه محمد بن عیسی است که قمی‌ها عادتاً قبول ندارند، عادتاً قمی‌ها این نسخه را قبول ندارند و مع ذلک نقل کردند. صدوق هم از کتاب یونس نقل کرده، تصریح کرده، ایشان هم غالباً حرف...

خب اینها نشان می‌دهد که بزرگان اصحاب ما قبول کردند. این همان است که ما اسمش را فهرستی گذاشتیم. یعنی این روایت به لحاظ مصدر، نسخه شناسی نیست، فهرستی، ببینید من عرض کردم چون شنیدم بعضی دفاع کردند نسخه شناسی، بحث نسخه شناسی نیست. بحث شناخت کتاب بر معیار حجیت است.

عرض کردیم روایت را دو بحث می‌شود؛ یکی شناخت راوی حدیث، لکن راوی حدیث نه به لحاظ ترجمه شرح حالش، از کدام شهر است، چند سال عمر کرده، به لحاظ حجیت، یعنی زاویه‌ای که اصلاً رجال درست شد، زاویه حجیت بود. اصحاب ما هم که فهارس نوشتند همان زاویه است. یعنی فهرست مکمل رجال است؛ لکن زاویه‌شان یکی است، زاویه حجیت. آیا این روایت حجت است یا نه؟ درسندش مشکل دارد، لکن وقتی نگاه می‌کنیم، مخصوصاً آن وقت در اینجا ما مجموعه را نگاه می‌کنیم. کتاب یونس، قدری که به ما رسیده، نسخه محمد بن، اینها همه در قم مشکل دارد. هر دو در قم مشکل دارد. هم کتاب یونس مشکل دارد، هم طریق محمد بن عیسی مشکل دارد. یعنی هم یونس مشکل دارد هم طریق محمد بن عیسی اشکال مضاعف دارد.

مع ذلک صدوق این را آورده، از خود کتاب یونس هم آورده است.

س: چرا شیخ فتوا نداده؟

ج: شیخ هم از یونس آورده

س: نه فتوا نداده در نهاییه مثلاً فتوا بدهد، در کتاب..

ج: الان من نمی‌دانم در نهاییه فتوا داده یا نه.

به هر حال ظاهر صدوق هم که فتوا است که. کلینی هم ظاهرش فتواست. من فکر می‌کنم فکر خودم است، لکن به این نحو مطرح نشده. آن قدمای اصحاب از روایت ذمه فهمیدند. و طبق قاعده هم هست، انصافاً طبق قاعده است یعنی. چون در ذمه مشکل این نیست که فقط تصدق بشود یا نه. مشکل تعینش است. یعنی آن سنت پیغمبر (ص)، حالا فرض کنید سنت پیغمبر (ص) در لقطه، فرمود تصدق. آن معقول است، در لقطه تصدق معقول است. اصلاً در ذمه تصدق معقول نیست. چون بر فرض هم از یک آقای از او دویست هزار تومان می‌خواهد، رفت بدهد، یک دویست هزار تومان داد، این اصلاً آن دویست هزار تومان آن آقا نیست، این عین خارجی است. این اصلاً عین پول آن آقا نیست. یعنی آن که الان مشکل کار است، این است.

و لذا اگر امام (ع) آمد فرمود تصدق، لازمه‌اش این است که امام (ع) اجازه دادند تعیین خارجی را. این لازمه‌اش است. این همان است که گاهی دلالت اقتضاء می‌گویند. مثل اینکه می‌گوید اعتق عبدک عنی، یا تصدق بمالک عنی، خب تصدق بمالک عنی که اصلاً معنا ندارد. اگر مالک است عنی نمی‌شود اگر عنی است مالک نیست. و لذا گفتند اگر گفتند تصدق بمالک عنی یعنی یک

س: دویست هزار تومانی که می‌گوید تعلق خارجی است، یعنی مشخص است دویست هزار تومان. خودش در خارج تعیین دارد

ج: این دویست هزار تومان از من خارجی نمی‌خواست که، در ذمه می‌خواست. من چرا آن ذمه را معین به این خارج کردم؟ چه کسی به من اجازه داده؟ یعنی وقتی در روایت دارد که تو صدقه بده، اگر صاحبش آمد راضی شد، شد، و الا ضامنی. اصلاً اینجا صاحبش آمد دیگر پول من نیست، من که از تو می‌خواستم ذمه‌ات بود، تو یک پول دیگر دادی. اصلاً صدق، دقت فرمودید؟ همان مثالی که دیروز عرض کردم.

در روایات، مرحوم عروه هم دارد. مثلاً کسی که بیت او معه، کسی که خانه به دوش است، شاید در زمان ما هم شکلهای دیگر باشد.

یک کیفی همراهش است، پول توش است، هر روز یک جایی می‌رود، یک شهری می‌رود، هواپیما این طرف می‌رود تجارت دارد، اصلاً شهر واحدی ندارد، همین جور می‌چرخد برای خودش. این نمازش تمام است لکن نه چون کثیر السفر است، کثیر السفر صدق سفر برایش می‌کند لکن سفرش زیاد است. این یک عنوان دارد. کسی که بیه معه، عنوان دیگری دارد. عنوان کثیر السفر ندارد. فرقش این است. کسی که بیه معه، اصلاً سفر ندارد. چون سفر یک امر نسبی است دیگر. دور شدن انسان نه در حالت دور، دور بودن انسان از مقر زندگی‌اش، این را می‌گویند مسافرت. چیز خاصی که نیست. مقر زندگی ما الان قم است، وقتی برویم شهر دیگری به ما می‌گویند مسافر. اما وقتی من مقر زندگی ندارم، صدق سفر نمی‌کند.

س: ۱۱:۰۲ من لم یکن حاضرا، موضوع قصد همین است دیگر. من لم یکن حاضرا

ج: یعنی چه من لم یکن؟ او حاضر هم نیست، غایب هم نیست

اولا معلوم نیست که من لم یکن حاضرا باشد. فعظاف رسول الله (ص) وجعل للمسافر کذا وللقیم کذا؛ و لذا اصل جاری نمی شود.

آقای خویی اصل جاری می کند، اصالت عدم تمام. اصالة التمام. ایشان در موارد شک اصالة التمام جاری می شود. ما در بحث نماز مسافر عرض کردیم اصالة التمام جاری نمی شود.

علی ای حال کیف ما کان حالا وارد بحث فقهی اش نشویم. دقت بکنید چه می خواهم عرض کنم. پس در ما نحن فیه اصولا صدق

تصدق معنا ندارد. بله، اگر گفت تصدق بمالک عنی، آن هم که نمی شود هم مالک باشد هم عنی؛ لذا آقایان گفتند این معنایش این است

که یک تصدق یعنی تو وکیل هستی از طرف من مالت را به من تملیک بکنی هدیه بدهی و از طرف من قبول بکنی. بعد که آن مال، مال من

شد، از طرف من وکیل هستی که آن را صدقه بدهی. یعنی باید تصور ملک بشود و الا معنا ندارد مالک عنی.

در اینجا بله، اگر امام (ع) می فرمود تصدق بما فی الذمه، یعنی اجازه فقط تصدق نیست. اجازه تعیین هم دادند. آن دویست هزار تومانی

که در ذمه شما بود، به این دویست هزار تومان خارجی متعین شد. تعین پیدا کرد. خوب دقت بفرمایید. و لذا این که در این روایت دارد

اطلبه انصافا حسب القاعده است یعنی. کاملا حسب القاعده است. هیچ مشکل خاصی ندارد. حالا اصحاب بعدها این طور برداشت

نکردند، مثلا آقای خویی فرمودند این در مجهول المالکی است و فحوصش مقید نیست. نه این بحث فحوص نیست.

س: استاد در عین هم چرا فحوص را واجب نکردند؟

ج: فرقی نمی کند یکی است دیگر هر جا ذمه باشد همین طور است.

س: خب چرا فحوص را آنجا واجب نکردند؟

ج: خب آنجا هم واجب نیست. اصلا فحوص اصلا کاری نمی تواند بکند. این که فحوص، یعنی این باید همین جور باشد تا صاحبش

بیاید.

س: باید بگردد دنبالش چون می داند مال چه کسی است، ولی او الان مفقود شده

ج: خب می گویم آن فحوص به مقدار متعارفی که مجهول المالك بشود بله. چون در اینجا دارد عن رجل لا یدری احی هو او میت لا یعرف له وارثا و لا نسبا، خب اینها باید صدق بکند.

س: یعنی فحوص کرده که به اینجا رسیده

ج: به اینجا رسیده

این راجع به این.

مرحوم صدوق عرض کردیم فرمود و قد روی فی هذا خبر آخر ان علم الله منك الجهد فتصدق، البته این روایت در پیش قمی ها بوده، روایت نسبتا مفصلی است. مورد روایت در جایی است که شخصی به کسی وصیت کرده، هنوز آن موصی له قبض نکرده وصیت را و موصی هم زنده است حالا فرض کنید، آن وقت موصی له فوت می کند. روایت می گوید که می رسد به ورثه او.

این خود این مسئله اختلافی است. در روایات ما حتی عن امیر المومنین (ع) نقل شده که بله به ورثه می رسد. اما در کتب اهل سنت از امیر المومنین (ع) نقل کردند که به ورثه نمی رسد، وصیت باطل می شود. این هم از آن جاهایی است که عرض کردیم از اهل سنت یا زیدی ها یا اسماعیلی ها اینجا تصادفا اسماعیلی ها هم با اهل سنت موافقت. از امیر المومنین (ع) چیزی نقل می کنند که از امام صادق (ع) ما خلافتش رسیده. این چون داریم اگر کسی حال داشت اینها را جمع بکند واقعا یک مجموعه لطیف علمی می شود. من خودم تحلیلیم این است که اینها از همان کتاب قضایا و سننی بود که منسوب به امیر المومنین (ع) بوده که بعدها مقدار زیادی اش توسط امام صادق (ع) مناقشه شده و قبول نشده است. بیشترین مناقشه هم توسط امام صادق (ع).

علی ای حال کیف ما کان وارد این تفصیل دیگر نشویم. خارجتان نکنیم.

آنوقت در آنجا در یک نسخه اش دارد فان علم الله منك الجهد که صدوق آورده؛ یک نسخه اش هم دارد که فان علم الله من الجهد، فکر می کنم این صحیح تر باشد، حالا آن یکی شاید سندش بهتر باشد، اما این به نظرم صحیح تر است، جد باشد جهد نباشد.

به هر حال خط کوفی بوده این مشکلات در خط کوفی پیش می آید مشکل خاصی ندارد.

آن وقت صدوق دارد که البته کلینی این تعلیق را ندارد اینجا. مرحوم شیخ طوسی هم ندارد. مرحوم صدوق این تعلیق را آورده، لکن من فکر می کنم شاید مراد صدوق آن روایت نباشد، شاید. نمی توانم الان چیزی بگویم؛ چون عادتاً مرحوم صدوق اهل قیاس نیست. عادتاً

این طور است. آن روایت موردش وصیت است. و لم یقبضها، ظاهرش در عین است اصلا. یعنی قبض که در ذمه معنا ندارد که. مثلا وصیت کرده که اگر من فوت کردم این موکت های من را بدهید به فلانی. حالا فلانی هم در شهر نبود، آمد، یعنی این آقا بعد آقای موصی فوت کرد، بعد که رفتیم آن آقا از سفر رفته بود تحقیق کردیم، قبل از موصی، موصی له فوت کرده بود. حالا ایشان وصیت برای فلانی کرده، یکی دو تا روایت ما هم داریم که این وصیت باطل است. یکی از نکات موارد بطلان وصیت در جایی است که موصی له فوت بکند. اگر موصی له فوت کرد وصیت باطل می شود.

آن وقت روایت ما داریم می گوید حتی اهل سنت از امیر المومنین (ع) حتی در کتاب دعائم الاسلام است که از امیر المومنین (ع) که این وصیت باطل می شود. اما ما روایت از امام صادق (ع) داریم وصیت باطل نمی شود، به ورثه موصی له می رسد. یعنی آن موکتی فرشی که برای و فرض هم این است که ایشان سفر بوده، قبض هم نکرده، و لم یقبضها، اصلا قبض هم نکرده، لکن وصیت شده، بعد معلوم شد که آقا موصی له آن کسی که وصیت بر او شده، قبل از موصی فوت کرده، روایت دارد اشکال ندارد وصیت درست است؛ چون وصیت عقد است دیگر، آثار از عقد بار می شود.

این اصاله اللزوم در عقود یعنی بحث عقد نکته اساسی عقد این است؛ ترتیب آثار از حین عقد است. و بنا بشود که جای عقد معتبر نباشد، باید ترتیب آثار از حین عمل خارجی باشد. لذا خوب دقت کنید، چون گاهی شده من دیدم یک آقای به من گفت استفتا کردم، تا به من گفت گفتم این اشتباه کرده آن مسئولش که نوشته، بعد هم به من گفت، بله یکی دو روز بعد به ما گفتند آقا اشتباه نوشتیم. که مثلا مسجدی را مکانی را وقف کردند مسجدیت، حالا یک حادثه، گفته بود نه اشکال ندارد. گفتم نه ببینید اگر وقف کرده به مجرد صیغه آنجا دیگر از ملک خارج است وقف است. اگر معاطاتی مسجد قرار داده وقتی توش نماز خواندند مسجد می شود. مثلا یک ساختمانی را گرفته بنایش به این است که اینجا را مسجد بکنند، وقف نکرده، تا این درست بشود و در و دیوار و شیشه و پنجره و این حرفها، چهار پنج ماه طول کشید، تا نماز بخوانند، از وقتی که به این عنوان قرار داده بود تا نماز بخوانند هشت ماه، ده ماه، یک سال طول کشید، این آثار مسجدیت ندارد. آثار مسجدیت وقتی می آید که توش نماز خوانده بشود. چون وقف معاطاتی است، آنجاهایی که

س: تصرف که نماز می خوانند توش

ج: هان تصرف که شد آن وقت وقف معاطاتی اما اگر نه وصیت کرد، همین چهار دیوار گفت این جا را می خواهم این چهار دیواری را مسجد، همین که گفت ولو ناقص هم باشد، کسی هم توش نماز نخوانده. با لفظ گفت آثار از حین تلفظ و حین اجرای عقد، صیغه عقد

جاری می شود. آن آثار بعدی آنها ترتیب بر عقد است. همین که گفت کتاب رابه شما فروختم ملک طرف مقابل است. حالا کتاب هنوز به او ندادیم، بعد هم دعویاتان شد که نمی خواهم بدهم، نمی شود باید بدهید دیگر. ممکن است رفتید دادگاه دو سه ماه هم طول کشید. از حین عقد ملک طرف است.

س: علی حسب ما یوقف اهلها

ج: همان عقد دیگر خب

س: نه عقد را نمی گوید اطلاق دارد

ج: خب آن که معاطات که کاری نشده هنوز که، ساختمان هنوز مسجد نیست که.

س: امر قصدی است چه فرقی می کند

ج: قصد کرده باشد

س: همین مقدار کافی است دیگر

ج: لا اله الا الله تا ابراز نشود که قصد ارزش ندارد. ابرازش به نماز خواندن است. اگر گفت جعلته یک چهار دیواری درست کرد، گفت

این چهار دیواری مسجد است، از همان لحظه آثار مسجدیت دارد.

س: همین را تسلیم ریش سفیدان می کند همین کافی است دیگر

ج: نه کافی نیست.

س: چرا کافی نیست؟

ج: برای مسجد نمی شود تسلیم ریش سفید که مسجد نمی شود که

ما که نشنیدیم اگر ...

س: تسلیم متولی بکند فرقی نمی کند

ج: خب می گویم تسلیم متولی هم بکند، پس باید بگوید وقف کردم شما متولی، تا گفت

س: نه نمی گوید الان واقعا در این وقف نامه ها، وقف نامه می خوانند.

ج: بله خب اگر نکنند که وقف نمی شود که

س: یعنی گروه سرود تشکیل می دهند هان

ج: نه می خواهد وقف بکند

س: این طور نیست واقعا

ج: تا اجرای صیغه نکند آثار بار نمی شود مگر

س: عوام اجرای صیغه می کنند؟ همین جور تسلیم می کنند

ج: خب عوام می آید از عالم سوال می کند به او می گوید

س: نه بابا عالم کجا بود

ج: بله عرض کنم این راجع به...

خب حالا این بحثها فایده ندارد این طوری.

این راجع به این روایت. پس آن روایتی را که صدوق آورده، و روی فی هذا خبر آخر؛ اگر مرادش آن روایت است. البته آن روایت در کتاب کافی هم هست، در فقیه هم هست، در تهذیب هم هست. اگر مرادش آن روایت وصیت است، مراد مرحوم صدوق، انصافا به نظر من خیلی فقاقت به خرج نداده، انصافا. اگر مرادش آن خبر وصیت، اگر یک روایت دیگر در همین موضوع وارد است که الان در اختیار ما نیست. بعید می دانم من فکر می کنم روایت در موضوع بوده، البته متن همان است، متن همان روایتی است که در باب وصیت است. اما آنجا عنوانش دارد لم یقبضها؛ این لم یقبضها وصیت به عین خارجی بوده است. البته ایشان وقف قبض نکرده، رفته سفر، بعد هم موصی مرد، بعد هم پیگیری کردیم معلوم شد موصی له قبل از موصی مرده، سوال کردند این بر می گردد به موصی چون موصی له قبلش فوت کرد. امام (ع) می فرمایند نه به ورثه خود موصی له بر می گردد. بعد سوال می کند که بابا این از مثلا فارس آنجا دارد فارس، عربها کلمه فارس را فارس تلفظ می کنند، ما فارس می گوئیم آنها فارس. این از فارس بوده، از ایران بوده، اصلا نمی شناسیم، کسی نمی داند، اصلا هیچی اش را

نمی دانیم. امام (ع) آن وقت می فرماید به اینکه ان علم الله من الجذ فتصدق به؛ آنجا دارد که ورثه را اگر نمی شناسید، به هر حال به مجرد عقد وصیت ملک موصی له شده است. حتی اگر نشناختید آن وقت صدقه بده. آن مال عین است، مال دین نیست.

علی ای حال اگر ما باشیم و حسب قاعده

س: در مجهول المالک داخل می شود

ج: مجهول المالکی که ذمه است. در مجهول المالک ذمه بگوئیم صدقه معنا ندارد.

این راجع به این حدیث که محدود نمی کند فحص را. لکن به نظر من این ربطی به مجهول المالکی که الان محل کلام ما است ندارد.

یک روایت دیگر هم در اینجا هست، البته عرض کردم این روایت به لحاظ سندی در کافی و در کتاب فقیه و در یک موضع تهذیب مشکل

دارد. ابن عون و ابو ثابت را نمی شناسیم. و لکن بعید می دانیم خیلی فرد مجهولی باشد. چنین بزرگانی از او نقل نکنند و یک فرد کاملاً مجهولی باشد.

به هر حال فعلاً که نمی شناسیم حالا تا ببینیم بعد خداوند چه کار بکند، پیدایش بکنیم.

و در کتاب فقیه تهذیب منفرداً، از یک راه دیگر هم آمده، حرف بدی هم نیست. از راه دیگری هم آمده لکن آن معلوم نیست از کتاب

احمد است یا از کتاب حسین؟ احمد باشد سندش مشکل دارد، ارسال دارد به حذف واسطه. حسین باشد مشکل ندارد. آن نسخه خود

تهذیب الان برای ما مشکل دارد. این هم راجع به روایت به اصطلاح همین جناب معاویه بن وهب و بررسی هایی که شده است.

از روایت دیگری که ما در باب فحص داریم یک روایت شاذی است به قول آقایان که فحص را سه روز قرار داده، فقط سه روز فحص

بکند. این روایت هم الان منفرداً مرحوم شیخ طوسی آورده، غیر از شیخ طوسی کسی نیاورده فعلاً، شیخ طوسی هم منفرداً از کتاب نوادر

الحکمه آورده، دیگر خیلی شرح نوادر الحکمه دادیم. دیگر خسته هم شدید حتماً، مال محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری قمی،

که کتاب معروفی در قم بوده و شوخی هم می کردند دبه شیب، پستو به اصطلاح، پستوک شیب، شیب یک بقالی بوده که همه چی در این

دبه اش وجود داشته، هر کسی هر چه می خواست به او می داد، می گفتند این هم مثل دبه شیب می ماند.

البته خب معلوم است یک کنایه است در قدح کتاب، دیدم بعضی آقایان نوشتند که این مدح کتاب است.

س: کشکول

ج: بله یک کشکول به قول امروزی ما

به هر حال این از منفرات شیخ طوسی، از منفرات نوادر الحکمه که کتاب، کتاب خوبی بوده، اما خیلی درب و داغون است. با اینکه مرحوم ابن الولید که شیخ القمیین است مقداری از روایت کتاب را استثنا کرده، من هم خودم هنوز هم که روایت کتاب را می بینم حس می کنم استثنا بیش از این می خواهد. خیلی وضع ناجوری دارد کتاب. و به وثاقت شخص هم، شخص دقیقی است اما خب، یک نسخه ای بوده پیشش برداشته نقل کرده، شاید خیلی نسخه شناس نبوده، گاهی در نسخه ایشان سقط داشته، یا احتیاط می کرده اضافه نمی کرده، یا خودش تند نوشته سقط شده، الان نمی فهمیم.

به هر حال پس یک انفراد شیخ طوسی؛ دو: منفرات از کتاب نوادر الحکمه که من حیث المجموع شواهد مویدش نیست. سه: کتاب درست است، ثقه است شخص، اما قبولش مشکل دارد، روایتش باید به شواهد بیشتری نیاز دارد. سه: ابن الولید افرادی را استثنا کرده راوی این روایت جزو همان ها است. حالا آن کاشکی اول می گفتیم راحت تر می شد. این را مرحوم صاحب نوادر از محمد بن موسی همدانی معاذی نقل کرده، ایشان جزو استثنائات ابن الولید هم هست.

پس این که مرحوم کلینی نیاورده یا صدوق نیاورده احتمالا نکته اش این بوده؛ در محیط قم این روایت قابل قبول نبوده است. البته ایشان از محمد بن عیسی بن عبید نقل کرده، و محمد بن عیسی به قم آمده به نظر ما. عرض کردم در کتب تاریخ یا تراجم ایشان نوشته نشده، اما من شواهدم نشان می دهد که ایشان ایران بوده، من جمله قم آمده و این محمد بن موسی از ایشان نقل کرده است. این محمد بن موسی و اگر به اصطلاح واقعا این جزو آثار محمد بن عیسی بود، عادتا باید بزرگان دیگر هم نقل می کردند، مثل ابراهیم بن هاشم. این هم گاهی می شود ذم ضعیف به قوی شاهد سلبی می شود حالا پیش آقایان بعضی شاهد اثباتی می شود، پیش ما شاهد سلبی می شود که این مثلا اگر واقعا محمد بن عیسی این را در قم آورده بود باید غیر از این آقای ضعیف هم از ایشان نقل می کردند.

به هر حال ایشان محمد بن عیسی عرض کردیم از بزرگان بغداد است. ایشان با سفری که به قم داشتند مقداری از میراث های عراق را آوردند.

عن علی بن حکم که به ذهن من می آید ایشان به اصطلاح روایت اساسا از میراث های ایشان باشد که از انبار بودند. بسیار مرد بزرگواری است علی بن حکم. من کارا عرض کردم در دنیای روایات که ایشان را می بینم خیلی نقش ایشان بالاست. خیلی هم جلیل القدر است در دنیای روایت. خودمان نه اینکه تعبید. مجموعه روایات. اما وقتی می آیم در کتب رجالی یا می آیم در کتب فهارس، آن عظمت را نمی بینم،

حس می کنیم ایشان اعظم شأناً است از آن مقداری که در کتب فهرست آمده است. مثلاً نوشتند ثقة، جلیل، همین مقدار. اما احساس خودمان نه احساس تعبدی ما که در کتب رجالی یا فهارس چون خود من همیشه عرض کردم غیر از حالا آن احساس های تعبدی، یک احساس های وجدانی دارم؛ چون خودم سالها در این قسمت بودم نگاه می کنم، حس، و این هر دو طرفش هست. گاهی شخص واقعا در روایات شخصیتش کم است، اما در کتب فهارس زیادتر است یا به عکس. من معتقدم علی بن حکم آن چیزی که من از روایاتش دیدم مقدار اعتماد اصحاب، ایشان شأنش بالاتر از آن مقداری است که در فهرست نجاشی و دیگران آمده است. نمی خواهم بگویم آنها طعن زدند. نه اجل قدر است. نه آن مقداری که توثیق شده به ذهن من می آید با این روایاتی که ما از ایشان دیدیم، با این کثرت روایات، روایات اجلا از ایشان، خودش هم از اجلاء نقل می کند، حدیثش هم، حس می کنیم نقش ایشان در حدیث شیعه و در معارف شیعه بالاتر از آن مقداری است که نجاشی نوشته

س: پس این یک امر متعارفی هم بوده در مورد شیخ طوسی هم مرحوم نجاشی

ج: بله، ثقة عین زیاد نگفته، نجاشی به کلینی زیاد

س: ۲۸:۱۲

ج: بله، دیگر حالا آن هم هست، چرا، آن هم نسبت به شیخ طوسی حالا چون شاید فاصل معاصر بوده کمتر نوشته.

به هر حال اما نه اینکه نجاشی، شیخ هم در رجال و فهرست اسم ایشان را آورده. آن هم فرق نمی کند. در مجموعه ای که ما اصطلاحاً اسمش را تعبد می گذاریم. تعبد یعنی کلامی که دیگران گفتند می خوانیم. دیگر در کل کتاب رجالی، فرض کنید مثلاً مقداری که آقای خویی در معجم نوشتند، یا در قاموس آمده، من باب مثال می خواهم بگویم. مرادم خصوص نجاشی نبود که ایشان فرمودند. نه در مجموعه کتبی که ما عادتاً اصطلاحاً تعبد به آن می گوئیم. کلام شیخ، کلام نجاشی، کلام علامه، حتی کلام مرحوم آقای خویی، قاموس و دیگران، این مجموعه ای است که ما اصطلاحاً تعبد می گوئیم. اینها چه گفتند؟ حرفشان را قبول می کنیم.

خود من شخصا البته این چون شخصی است ممکن است برای شما هم حجت نباشد. شما باید خودتان بررسی کنید. خود من شخصا که در روایت ایشان نگاه کردم حس می کنم شأن ایشان اجل است. اجل الشأن است از این مقداری که در حقش گفتند تا معاصرین ما.

س: این طرفش هم استاد قبول دارید شما گاها اغراق کرده باشد؟

ج: گاهی هم این طور است چرا گفتم دیگر. اگر ضبط را گوش بدهید خودم گفتم. گاهی اوقات کمتر از آن مقداری است که گفته شده، مثلاً خیلی از شخص تجلیل کردند اما خودمان که مراجعه می‌کنیم چنین چیزی نیست. اینقدر نیست که اینها گفتند. اما گاهی اوقات به عکس است. شخصیت طرف را مثلاً راجع به احمد بن محمد بن عیسی خیلی گفتند اسمش را. خب واقعا هم مرد بزرگی است، لکن به نظر من علی بن حکم اگر از احمد بالاتر نباشد یک چیزی مثلاً در حدود، خیلی فوق العاده است، مرد بزرگوار و شخصیت بزرگواری است در حدیث علی بن حکم قدس الله نفسه.

عن ابان بن عثمان که از اجلای اصحاب است. عن ابان بن تغلب که فوق العاده جلیل القدر است. ایشان فوق العاده مرد بزرگواری است. من یک بار دیگر هم یعنی بیش از یک بار، شاید یک بار دیگر در همین نزدیک‌ها گفته باشم والا در طول سالهای درس کرارا گفتم یکی از عجایب کار ما هنوز هم نمی‌دانم می‌گویند شأن من الشأن، ان لک عند الله شأن من الشأن، نمی‌فهمیم این چرا، این بیچاره مرحوم ابان بن تغلب کم حدیث صحیح از او داریم. من یک فحصى که در روایاتش در عمرم در این مدت سی چهل سال نگاه کردم روایاتش را، غالب روایت ایشان ضعیف السند است. نمی‌فهمم این شانس ایشان حالا کم روایتی داریم از ایشان که از اولش تا آخر سند درست باشد. یک جای سند خرابی دارد قبل از ایشان یک جایی خرابی دارد.

حالا مثلاً از محمد بن عیسی تا خود ایشان خیلی خوب است، اما اولی اش خرابی دارد. محمد بن موسی همدانی. انصافاً هم زیاد دیدم من روایت ابان بن تغلب خیلی تک و توک، مثلاً از ده تا روایت یک روایت که درست درست باشد تا آخر. نمی‌فهمم موفق نبوده شانس نداشته بیچاره.

عن ابان بن تغلب؛ این شانس را هم شوخی می‌کنم بحث عرفی است، علمی نیست اینها

س: اینها جزو

ج: ابدا ایشان جزو، اجل الشأن هستند. خیلی هم بزرگوار است ابان بن تغلب، خیلی جلیل القدر است. حتی از عجایب این است که وقتی می‌رفته مدینه اصلاً یکی از ستون‌های مسجد پیغمبر (ص) را خالی می‌کردند که ابان آنجا بنشیند، چون قاری قرآن هم بود، قرائت خاصی داشت، هم قرائت قرآن می‌کرد، وهم فقه استفتا می‌کردند جواب می‌داد. یعنی این حالت را برای امام صادق (ع) نداشتند، این خیلی عجیب است. خیلی چیز غریبی است یعنی انصافاً. و همین است که ذهبی در میزان الاعتدال می‌گوید تشیع بوده مع ذلک روایتش را قبول می‌کنیم، روایت ابان را. همین ابان بن تغلب است. بعد می‌گوید خب می‌توانی بگویی این شیعه بوده، بدعت داشتند، شیعه‌ها بدعت

دارند، می گوید نه این بدعتش صغرا بوده، بدعت کبرا نبوده است. بدعت کبرا آن است که بگوید علی بن ابیطالب (ع) مثلاً حق است و صب سلف بکند ولعن صحابه بکند، اما ایشان فقط معتقد به علی بن ابیطالب (ع) افضل است دیگر از آن کارها نمی کرد. لذا بدعت صغرا به تعبیر ایشان. حالا از همه مهمتر این است می گوید اگر روایات مثل ابان را طرح کنیم لذهب جملة من الآثار النبویه، خیلی عجیب است تعبیر خیلی سنگینی است. شهادت، این اول کتاب میزان الاعتدال، همان صفحه اولش است، حرف الف. لذهب جملة من الآثار النبویه، حالا شیعه تربیت اهل بیت (ع) جوری در دنیای فرهنگ اهل سنت دنیای اسلام نفوذ کرده که مثل این چهره ها، یعنی احب ان يكون في شيعتي مثلك حضرت فرمودند، به همین شخص است ابان بن تغلب است.

علی ای حال و فرمودند اجلس فی المسجد و افتی للناس؛ این مسجد، مراد مسجد النبی (ص) است. مسجد کوفه نیست. خود ایشان کوفی است اما این مسجد، مسجد النبی (ص) است.

علی ای حال شأن ابان من تعجب می کنم واقعا یک شخصیت خب این که ذهبی با آن حالی که دارد، با آن اوضاعی که دارد حضرت رضا (ع) را مثلاً می گوید یروی و یهم، اوهام دارد، به اندازه راوی حضرت رضا (ع) را قبول نمی کند. خود ذهبی توثیق نمی کند. آن وقت راجع به ابان می گوید که روایات اینها را طرح بکنیم لذهبت جملة من الآثار النبویه و هذه مفسدة بینة فی الدین، اصلاً به دین ضربه می زند. خیلی عجیب است. تعبیر عجیب است. و هذه مفسدة بینة فی الدین؛ حالا این چه جور شخصیتی پیدا کرده ابان تا این مقدار نفوذ کرده در داخل دنیای اسلام، اما عجیب این است پیش ما روایاتش خیلی کم روایت صحیح دارد. غالب روایاتش ضعیف است. نه به خاطر خودش، نمی دانم قبل از ایشان

س: سنی هم شأنی دارد ایشان؟

ج: اهل سنت؟

س: بله

ج: بله، به نظرم بیاورید این کتاب میزان الاعتدال، به نظرم تهذیب الکمال هم بیاورید، به نظرم جمیعشان از او نقل کردند. حتی بخاری

هم نقل می کند.

س: کثرت حدیث دارد یعنی؟

ج: بد نیست. حالا کثرتش را نمی توانم نسبت بدهم

س: استاد در طایفه غلو است ایشان؟

ج: ابداء، گفت به سنی بودن می خورد، این در این درجه از غلو بود چنین کاری نمی کردند که در مسجد پیغمبر (ص) یک ستون در اختیار

ایشان قرار بدهند. اصلاً مستهیل بود که یکی از غلات این کار را برایش بکنند.

ببینید میزان رمز چه زده برایش؟ یا تهذیب الکمال یکی از این دو تا. اینها چون رمز می زنند کدام. تهذیب التهذیب هم همین طور است

فرق نمی کند، تقریب و تهذیب و آنها همه تلخیصات تهذیب الکمال هستند. تهذیب التهذیب و تقریب التهذیب و اینها همه تلخیصات

تهذیب الکمال هستند. یا خود میزان الاعتدال، چه رمز زده اول اسمش؟ عین عبارت میزان را بیاورید.

س: ابان بن تغلب داخل کروشه میم عن

ج: میم؟

س: میم عن

سس: بخاری فقط نقل نکرده بقیه نقل کردند

ج: میم عن که ندارد چهار شاید نوشته

س: میم چهار

ج: چهار، عن ندارد، چهار، چهار یعنی اربعه. میم یعنی مسلم. فقط بخاری نقل نکرده، پنج تا نقل کردند. تصادفاً امام صادق (ع) هم

همین طور هستند. خود امام صادق (ع) بخاری نقل کرده بقیه پنج تا نقل کردند.

عرض کنم من ابان بن تغلب قال، حالا دیروز هم بیحال بودیم امروز هم به همین قضایا گذشت. قال اصبت یوما ثلاثین دینارا فسئلت

ابا عبدالله عن ذلک فقال عین اصبته قال قلت له کنت منصرفا الی منزلی فاصبتها قال فقال سر الی المكان الذی اصبت فیه فعرفه فان جاء

طالبه بعد ثلاثة ایام فاعطی اياه و الا تصدق به؛ این روایت را آوردند آقای خویی هم آوردند، البته اشکال کردند که سندش ضعیف است.

راست است، درست است، سندش ضعیف است. و من عرض کردم به لحاظ مصدري هم مشکل دارد. از کتاب نوادر الحکمه است اینها

را اضافه کردیم که مشکل دارد. لکن خود آقای خویی حمل کردند بر یأس. این دروسائل هم آمده اقول هذا یمكن حمله علی حصول

.....
الیأس من معرفة صاحبه بعد ثلاثة أيام؛ او علی، بله، جواز الصدقة بعدها، بعد از سه روز، وان لم يسقط التعريف فان وجد صاحبها ضمنها له، یعنی هنوز تعریف بکند اما تا سه روز می تواند صدقه بدهد بعدش هم ضامن باشد اگر آمد.

این توجیهات را آقای خویی هم دارند. آقای خویی یک توجیه دیگری هم اضافه کردند که من سابقا هم عرض کردم. و اینکه برای سه روز فحص کردن مجوز صدقه دادن باشد، و اما یک سال مجوز تملک باشد. یک مجوز تصدق داریم، یک مجوز تملک داریم. سه روز برای تصدق یک سال برای تملک.

عرض کردیم این مطلب در فقه اهل سنت هم هست، نه سه روز. حصول یأس، یأس را برای تصدق، و سال را برای تملک. به سبیل مالک، دقت فرمودید؟ این رأی هم هست. البته آقای خویی هم فکر می کنند فتوا بدهد، شاید از باب فقط جمع روایت بکند.

عرض کنم حضورتان که این روایت را من فکر می کنم باز هم همان کم لطفی هایی که در فهم خارجی روایات است. این روایت کاملا واضح است که ابان از امام صادق (ع) در مدینه سوال کردند یا در مکه. این غیر از لقطه متعارف است. این احتمال، و لذا عرض کردیم یک شأن امام (ع) ولایت است. امام (ع) می فرمایند تا مثلا احتمالا در مکه هم باشد؛ چون قطعا ابان مال کوفه است. بعد هم می فرماید امام (ع) عین اصبته، قال قلت له، این واضح است سوال و جواب در مدینه یا مکه شده، واضح است کاملا واضح است. قلت كنت منصرفا الى منزلي، منزل یعنی محل نزول، محلی که انسان آنجا بارش را به اصطلاح، این در کتب قدیم هست که مثلا ثلاثین مرحله، بیست مرحله. دیدم یکی از این مترجمین جدید حالا نمی خواهم اسم ببرم، دیدم مرحله را بار انداز معنا کرده، خیلی زیبا معنا کرده، مرحله را منزل مطرح نکنید معنا نکنید، بار انداز. منزل محل به اصطلاح پیاده شدن، محل به اصطلاح اسکان موقت.

س: ۳۸:۰۹

ج: آن بیت می گفتند، خانه خودش را بیت می گفتند. اینجا می گوید كنت منصرفا الى منزلي، روشن شد؟ یعنی این یا در مکه بوده یا در مدینه. اگر مکه باشد که خیلی مشککش بیشتر است؛ چون در مکه حجاج معین هستند برمی گردند می روند. بعد هم ثلاثین دینار علامتی نداشته است. من احتمال می دهم که امام (ع) می فرمایند سه روز این همان بحث ولایی که من عرض کردم. که این شأن امام (ع) نیست، شما هم می توانید در مکه این کار را بکنید، شأن فقیه هم نیست. آخر ایام حج است، دو روز دیگر مکه خالی می شود هیچ کس نیست. منزل ایشان هم در مناطقی است که حجاج هستند. می گوید آقا تا دو روز سه روز صبر کن، نبود دیگر، دیگر کسی نیست بماند اینجا، برای چه تعریف بکند؟ خودش هم می خواهد برود نه اینکه فقط، هم معرف هم معرف له، دقت می کنید؟ من به نظرم این است که آقای خویی و

دیگران این حدیث را آوردند به عنوان اینکه این حدیث دلالت بر تعریف سه روز کرد، معارض با ... اصلا این حدیث مورد دارد، مورد خاص دارد، یا احتمالا لقطه حرم است.

س: استاد چرا حکم لقطه حرم را نفرمودند؟

ج: بله، همین لقطه نه اصلا لقطه حرم هم نکته‌اش همان باشد. یعنی اگر گفت ده روز، در حرم گفت ده روز، چون ده روز دیگر می‌روند همه حجاج می‌روند. این که مرحوم صاحب وسائل فرمود هذا یمكن حملہ علی حصول الیأس، کاشکی اضافه می‌فرمود که این ابان بن تغلب در سفر بود یا مکه یا مدینه، حضرت لذا فرمود عین اصبته، می‌گوید همان جایی، مثلا اگر می‌گفت در مسجد الحرام در بازار، شاید حضرت جواب دیگری می‌دادند. گفت همان جایی که محل سکناي من است، همان هتلی که هستیم به اصطلاح ما منزل، همان هتلی که هستیم، خب آنها حجاج تا سه روز دیگر می‌روند برای چه آنجا تعریف کند، اصلا خودش هم می‌رود اصلا نمی‌تواند، اصلا سالبه به انتفاع موضوع است. خودش هم سه روز دیگر نیست که تعریف بکند. این است که امام (ع) می‌فرماید عین اصبته، جواب می‌دهد در منزل من، و مسلما هم سفر بوده، کاملا به نظرم واضح است اصلا نباید این را معارض گرفت. کاملا واضح است که روایت موردی است و موردش هم جایی بوده که بعد از سه روز فحوص و اینها قطعا لغو بوده است.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین